

نامه نورعلیشاه را بصفات خدائی توصیف کرده بود -

- تالیفاتش : ۱ - رساله منع المنع (در حلیت جمع بین دو زن فاطمی)
 ۲ - پنج رساله بفارسی (درمناسک حج) ۳ - مظهر المختار فی حکم النکاح مع -
 الاعسار ۴ - مقامع الفضل ۵ - فتاح المجامع (شرح مفاتیح الشرایع - نا تمام)
 ۶ - رساله در امامت ۷ - حاشیه بر مدارک و مسالك ۸ - خوان الاخوان (مانند
 کشکول شیخ بهائست - در چند مجلد) ۹ - قطع المقال ۱۰ - ملتقط الدر فی
 تحقیق الکر ۱۱ - معترك المقال فی علم الرجال ۱۲ - رساله علیه علوبه (در
 پاسخ مسائل جبلیه) ۱۳ - کتاب فهرست مقامع الفضل ۱۴ - الرغائب (در فوائد
 غریبه) ۱۵ - رساله تفضیلیه (در تفضیل حسین علیه السلام بر مادرشان حضرت فاطمه ع)
 ۱۶ - رساله المؤنیه ۱۷ - رساله خیاریه (فارسی است در رد صوفیه) ۱۸ - تاریخ
 حرمین شریفین (مکه و مدینه - در دو مجلد) ۱۹ - زادالحاج فی قطع الفجاج
 (درمناسک حج) ۲۰ - انتخاب الزاد (درمناسک) ۲۱ - رساله مکیه ۲۲ - العوائد
 (در اصول عقائد) ۲۳ - شرح شرح تجرید (مبحث امامت) ۲۴ - رساله اصول
 دین و نماز ۲۵ - رساله الصلوة السلطانیه ۲۶ - المقالة السلطانیه ۲۷ - مقالات
 و حواشی متفرقه ۲۸ - رساله طاغوتیه ۲۹ - رساله دلیل الناسک (در مهمات حج)
 ۳۰ - سدالرمق (در حج تمتع) ۳۱ - حاشیه بر کتاب طهارت مدارک ۳۲ - شرح
 دیباچه مفاتیح ۳۳ - حاشیه بر نقد الرجال ۳۴ - لئالی مشوره (در جواب مسائل
 متفرقه) ۳۵ - قطع المقال فی رد اهل الضلال (عربی - در رد صوفیه)
 ۳۶ - رساله در احکام ارث ۳۷ - رساله در رد ادیان باطله (یهود و نصاری)

اشعارش : قسمتی از اشعار او را که در جواب نورعلیشاه - و مظفرعلیشاه
 سروده است نقل از کتاب « وحید بهبهانی » که آنهم از کتاب « خیراتیه » نقل کرده
 است در اینجا میآوریم :

نورعلیشاه گفته است :

ما ایر گهر باریم ، هی هی جبلی قم قم
 ما قلزم زخاریم ، هی هی جبلی قم قم (۱)
 این روز توهمچون شب گرتیره وتاریکست
 ما شمع شب تاریم ، هی هی جبلی قم قم
 با قافله وحدت گرز آنکه سری داری
 ما قافله سالاریم ، هی هی جبلی قم قم
 ما رند قدح نوشیم ، ار نام و نشان رسته
 در میکده خماریم ، هی هی جبلی قم قم
 در روز ازل با حق ، ما قول بلی گفتیم
 ما بر سر اقراریم ، هی هی جبلی قم قم
 با جنت و با دوزخ ، ما را نبود کاری
 ما طالب دیداریم ، هی هی جبلی قم قم
 باقی باللهم ، فانی ز خودی خود
 منصور سر داریم ، هی هی جبلی قم قم
 در اول و در آخر ، در ظاهر و در باطن
 ما بر تو دلداریم ، هی هی جبلی قم قم
 در طور لقای حق ، ارنی گویان
 مستغرق دیداریم ، هی هی جبلی قم قم
 ای زاهد افسرده ، زو طعند مزین بر ما
 ما ابر شرر باریم ، هی هی جبلی قم قم

۱ - خطاب نورعلیشاه به صاحب ترجمه است ، و مفهومی از جبلی ، اسباب وی ، و ما شاه میباشد که روی کوه واقع شده است .

در می‌کده وحدت چون نور علی دائم
مستمی خمّاریم ، هی هی جبلی قم قم
آقا محمد علی در پاسخ او گفته است :

تو ابر شرر باری ، هی هی دغلی گم گم

تو خرسک دم داری هی هی دغلی گم گم

تو کافر مقهوری ، از نور خدا دوری !

کی مشرق انواری ؟ هی هی دغلی گم گم

تو معدن اضلالی ، تو مرجع هر ضالی !

نه مخزن اسراری ، هی هی دغلی گم گم

ای کاخ دلت بی نور ، از شمع هدایت دور

کی شمع شب‌تاری ، هی هی دغلی گم گم

در وادی گمراهی ، تنها شده ای راهی

نه قافله سالاری ، هی هی دغلی گم گم

تو جرعه کش زقوم ، از خمر حمیم ای شوم

ناید چو توخمّاری ، هی هی دغلی گم گم

با حق ز ازل گوبا ، از شرک تو گفتی لا

کی کرده تو اقراری ، هی هی دغلی گم گم

کو دیده حق بینت ، چون کفر شد آینه !

کی طالب دیداری ، هی هی دغلی گم گم

تو باقی شیطانمی ، آن به که شوی فانی

مخدول سرداری ، هی هی دغلی گم گم

در اول و در آخر ، در باطن و در ظاهر

تو کافر غداری ، هی هی دغلی گم گم

با شرك نه ای زاهد ، با كفر نه ای عابد

تو ملحد مکاری ، هی هی دغلی گم گم

رضا علیشاه خراسانی گفته است :

روز و شب در وجد و حالم یللی محو آن زلف و جمالم یللی

(الخ)

آقا محمد علی گفته است :

روز و شب در قیل و قالی یللی محو هر زلف و جمالی یللی

بر رخ هر ساده رخ از نقش بد نقشبند خط و خالی یللی

ضالی گاهی تو و گاهی مضل در پی ورز و و بالی یللی

از شقاوت در پی ایمان و دین فارغ از فکر و خیالی یللی

دور گردد ساحل امن و امان غرق بحر پر زلالی یللی

مایل افعال بد ، ای بدفعال نبودت ، هیچ انفعالی یللی

از رضا جوئی حق کامل نه ای

در پی هر بیکمالی یللی

باز رضا علیشاه میگوید :

شد از نور علی روشن چراغ جسم و جان ما

بذکر چهارده معصوم گویا شد زبان ما

(الخ)

در پاسخش گوید :

الهی آتش قهر علی افتد بجان تو

بذکر سیزده مأثوم گویا شد زبان تو

نه محمود است هر کس روبه مردودان حق آرد

نشینند گر کسی ، مردود خواهد شد بجان تو

تو هستی عبد شیطان و توئی طالح بهر صورت

کمالات همین بس کوعیانست از بیان تو

فتوح ملك كقرت كن برون از مدين ايمان

نباشد بر كست فضل و سعیدی در نشان تو

(الخ)

در روز جمعه (عید مبعث) سال هزار و دوویست و شانزده در کرمانشاه بمرض اسهال دار فانی را بدرود گفت (۱)

علی بهبهانی = متولد در ۱۳۰۳ یا ۱۳۰۴

آقای حاج سید علی مجتهد بهبهانی .

از فقهاء و مجتهدین معاصر است - در سال هزار و سیصد و سه یا چهار در شهر بهبهان متولد شد ، و در هجده سالگی دروس مقدماتی و سطح را در خدمت علماء بهبهان منجمله : مرحومان میرزا محمد حسن و شیخ عبدالرسول و سید محمد ناظم الشریعه پایان رسانید - سپس در ۱۳۲۲ برای ادامه تحصیل بعراق عرب رفت و مدت شش سال از محضر درس مرحومان آخوند مولی محمد کاظم خراسانی و سید کاظم یزدی و سید محسن کوه کمری استفاده کرد و بدرجه اجتهاد رسید و اجازه گرفته به بهبهان برگشت .

در بهبهان چندی مشغول تدریس بود تا سال ۱۳۲۹ که بار دیگر بعراق عرب رفت و سالی در آنجا ساکن بود و تدریس میکرد در این وقت بعلت نامساعد بودن هوا کسالتی بر او عارض گشت و ناچار بمراجعت به بهبهان شد - و هفت سال بدرس و بحث علوم مختلفه گذرانید . در ۱۳۳۸ بدرخواست جمعی از فضلاء حوزه درس مرحوم سید محسن کوه کمری بار سوم بنجف اشرف مشرف شد . و پس از اندکی توقف برای بردن خانواده خود به ایران برگشت . ولی موقعی که بشهر رامهرمز رسید خانوادهاش بیمار شد و حرکت او هم بتاخیر افتاد . وعاقبت باصرار اهالی

۱ - اقتباس و تلخیص از کتاب « وحید بهبهانی » چاپ قم تالیف نویسنده فاضل معاصر

رامهرمز در آن شهر سکونت اختیار کرد.

در ۱۳۶۲ باز به عراق عرب رفت، و بر حسب پیشنهاد مرحوم حاج آقا حسین مجتهد قمی در کربلا حوزه درسی تشکیل داد و دو سال بتدریس خارج فقه و اصول اشتغال داشت. پس بنجف رفت و در آنجا هم بتدریس پرداخت، تا اینکه در سال ۱۳۶۵ بر اثر تلگرافها و نامه‌های پی در پی اهالی رامهرمز بد آن صوب حرکت کرد و پس از ورود بتاسیس مدرسه دینی و تشکیل حوزه علمیه و تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی همت گماشت. در ۱۳۷۰ مریض شد و برای معالجه به تهران رفت، و دو ماه تحت معالجه بود، در مراجعت بتجویز اطباء معالج به اهواز رفت و در آنجا متوطن شد. و تا کنون در این شهر مقیم و مرجع خاص و عام است. و هم اکنون علماء و ائمه جماعت اهواز حوزه درسی تشکیل داده‌اند و از محضر ایشان استفاده میکنند.

صاحب ترجمه یکی از مراجع بزرگ دینی معاصر است، و از دانشمندان طراز اول مذهب شیعه اثنی عشری شمرده میشود، ولی چون همواره اقامتش در شهرهای کوچک ابران بوده و مجهول‌القدر مانده است - فعلا ساکنین بیشتر شهرستانهای خوزستان اعم از اهواز - رامهرمز - بهبهان - آقاجاری - خلف آباد و بندر معشور مقلد ایشان هستند -

اورا سه پسر بنامهای حاج سید عبدالله، سید محمدزاده و آقا سید جعفر آقا و سید محمد تقی است - که اولی در اهواز مقیم است و امور والد خود را اداره میکند و از فضلاء آشنای باو انواع واحوال مردم است - آقا سید جعفر در رامهرمز ساکن است و بر تقی و فتحی امور شرعیه مشغول - آقا سید محمد تقی نیز در خدمت پدر بسر میبرد -

تالیفاتش : ۱- القواعد الکلیه (در پاره‌ای از مسائل مشکله فقه و اصول و تفسیر و کلام) ۲- جامع المسائل ۳- رساله عملیه ۴- فوائد هشتگانه

۵ - مصباح الهدایه فی اثبات الولایه (۱) ۶ - مقالات حول مباحث الالفاظ
این شش مجلد چاپ شده است - ۷ - اساس النحو (در علم نحو) ۸ - جلد دوم
القواعد الکلیه ۹ - کشف الاستار (در شرح حدیث ابوالاسود دثلی راجع به
پیدایش علم نحو -

علی بیضاوی = متوفی ۸۸۵

علی بن محمد بن اسمعیل بن علی بن محمد بن داود نورالدین شافعی بیضاوی
زمزمی -

از دانشمندان و شعراء قرن نهم هجری است - در مکه معظمه متولد شد و
در خدمت عموی مادرش برهان زمزمی تحصیل کرد و در نزد عموی دیگرش
ابوالفتح تحصیلات خود را تکمیل کرد ، و در قسمت میقات و فرائض حج متبحر
گشت ، همچنین در فقه و اصول و زبان عربی پیشرفت کرد و مورد استفاده قرار
گرفت -

وچنان شهرت یافت که در مداوای بیماران جن زده مهارت دارد - سخاوی
مکرر او را ملاقات کرده و مینویسد نظیر او عالم در فنون ندیده است -

تالیفاتش : ۱ - تحفة الطلاب ۲ - کنز الطلاب فی الحساب ۳ - المشرع الفاضل
فی الفرائض - این سه کتاب منظوم است -
در ششم ذیحجه سال هشتصد و هشتاد و پنج وفات یافت -

۱ - این کتاب که در اثبات ولایت خاصه و عربی است فاضل معاصر آقای سید محمد
موسوی شفیعی دزفولی (متولد ۱۳۲۷) بفارسی سلیس ترجمه کرده است و با مقدمه
و تصحیح آقای علی دوانی در ۱۳۳۵ شمسی در قم طبع شده شرح حال مترجم نیز از
مقدمه کتاب مزبور اقتباس شده است

۱ - الضوء اللامع - جلد پنجم چاپ قاهره

علی دوانی = متولد ۱۳۰۷ شمسی

آقای علی دوانی متخلص به « دوانی »

از نویسندگان دانشمند و محقق و از شعراء و خطباء معاصر است - در سال هزار و سیصد و هفت در قصبه دوان فارس در يك خانواده شیخی مشرب متولد شد. و از همشهریان علامه دوانی (سالف الترجمه) میباشد - در دوازده سالگی با خانواده اش به آبادان رفت ، و چندی در آن شهر اقامت داشت و از مشرب « شیخی » دست کشید و با اصطلاح فقهاء اصولی مشرب شد - در ۱۳۲۳ شمسی بمتظور تحصیل علوم دینی رهسپار نجف اشرف شد و افزون از چهار سال بتحصیل مقدمات و قسمتی از سطوح مشغول بود ، و چون مریض گشت ناچار در ۱۳۲۸ به قم رفت و در آنجا اقامت گزید - و بتکمیل تحصیلات خود پرداخت - سطوح عالیہ را از اساتید معروف آموخت و آنگاه در محضر درس آقای حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی مجتهد اعلم معاصر متعنا لله بطول بقائه (۱) همچنین آقای حاج آقا روح الله خمینی

(۱) واجب آمد چونکه بر دم نام او تا زمین و آسمان خندان شود نقل از کتاب « آية الله بروجردی » تألیف آقای دوانی که بر حسب درخواست نگارنده لطفاً مرقوم و ارسال داشته است :

« حضرت آية الله العظمی آقای حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی دامت برکاته که امرز پیشوای شیعیان جهان است از بزرگترین خاندان علمی شیعه بشمار میآیند ، نیای پنجم معظم له مرحوم سید محمد بروجردی ، از فقهاء و حکمای نامی و استاد علامه بزرگ رحید بهبهانی بوده اند ، و نیز علامه بحر العلوم که نواد سید محمد مزبور است ، عموی نیای دوم ایشان میباشد ، همچنین حضرنس از نوادگان دخنری علامه مجلس نیز بشمار میآیند -

آية الله بروجردی در سال هزار و دویست و نود و سه در بروجرد متولد میگرددند از هفت سالگی شروع بتحصیل نموده ، چون هجده سال از سنشان میگذرد به اصفهان رهسپار گشته ، چهار سال بکسب علم اشتغال میورزند ، سپس به بروجرد معاودت بقیه در حاشیه صفحه بعد

مجتهد با استفاده خارج فقه و اصول مشغول گشت و هم اکنون حکمت الهی و فلسفه را خدمت علامه حاج سید محمد حسین طباطبائی مؤلف کتاب «اصول فلسفه»

بقیه از حاشیه صفحه قبل

فرموده و مجدداً به اصفهان برگشته ، پنجسال دیگر علوم عالیة فقه و اصول و حکمت و غیره را از معاضد فقهاء و حکمای نامی همچون مرحوم میرزا ابوالعالی کلباسی ، ملا محمد کاشانی ، سید محمد تقی مدرس ، سید محمد باقر درچه ای و جهانگیر خان حکیم مشهور (قشقایی) فرا میگیرند - سپس در سال ۱۳۲۰ هجری به نجف اشرف شتافته از حوزه درس آیه الله مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ الشریعه اصفهانی و غیره بتکمیل علوم خود میپردازد ، و در سایه فکر ناقد و فهم سرشار و استعداد خدا دادی که مخصوص حضرتش میباشد در علم و عمل بتمامی نائل گشته ، از آن ذوات معظم بدربافت اجازات نائل میگردند - چیزی نمیگذرد که از خواص آیه الله خراسانی بشمار آمده مورد نظر مخصوص معظم له واقع میشوند ، ضمناً نیز حوزه درسی تشکیل داده و با بیان رسا و مهارتی که در تشریح مطالب علمی داشته اند بتدریس همت میگذارند و در همانجا از مشاهیر شاگردان آیه الله خراسانی محسوب میگردند - آنگاه در سال ۱۳۲۸ به بروجرد مراجعت فرموده در مدرسه آن شهر بتدریس خارج فقه و اصول پرداخته سالیان دراز مرجع مردم آنجا و دیگر شهرهای ایران بوده و بتالیف و تصنیف کتابهای نفیسی در علوم فقه و اصول و رجال و حدیث توفیق مییابند که هر کدام از بهترین کتب فن خود است ، مخصوصاً کتاب « طبقات الرجال » ایشان که در سه جلد بزرگ میباشد ، عالیترین کتابیست که تا کنون در عالم اسلام برشته تحریر آمده است ، آیه الله بروجردی در سال ۱۳۶۴ که برای معالجه بتهران تشریف آورده و در بیمارستان فیروز آبادی بستری میشوند ، از طرف علماء و فضلاء حوزه علمیه قم دعوت میشوند که پس از بهبودی به قم مشرف شده سر پرستی حوزه علمیه را که آیه الله مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری بی ریزی نموده بود بعهده بگیرند ، معظم له هم پذیرفته و تا کنون ریاست حوزه های علمی شیعه و زعامت ملیونها شیعیان جهان را متکفل و توانسته اند در این مدت قدمهای موثری که در عصر هیچ مرجع دینی نظیر ندارد ، بردارند - حضرتش گذشته از تالیف و تصنیف کتب نفیسی که گفتیم

بقیه در حاشیه صفحه بعد

و روش رئالیسم» فرامیگیرد -

دوانی از نویسندگان و خطباء و شعراء محقق و با ذوق معاصر است، و با آنکه هنوز بیش از سی مرحله از مراحل عمر را نپیموده است موفق بتالیف چندین کتاب مفید تاریخی و دینی شده و مقالات دینی - اجتماعی فراوان در جرائد و مجلات نوشته است و مینویسد، طبع شعر نیز دارد و شعر را خوب و روان و بسبک کلاسیک مینویسد.



آقای علی دوانی

بچه از حاسه صحیحه قیل

کتابهای مهمی را که تاکنون چاپ نشده یا بد چاپ و کمسابق بوده است منتشر ساخته اند، و مدارس و مساجد و آثار خیریه - بشماره‌ی که ذیلا مذکور هستیم اشاره می‌رود بنا کرده اند - مانند مسجد اعظم قم - مسجد عظیم بندرها مپورک آلمان - مدرسه کرمانشاه - مدرسه نجف - مدرسه نوبشاد قم کنار میدان آسمانه - بیمارستان نکوئی قم - اعزام مبلغ به افریقا و آلمان و برخی از شهرهای اروپا، که همه شان به نوع و موقعیت و علاقه سرشار حضرتش در رسیدن مبانی توحید و سر تعالیم عالیه اسلام است -
جمله الله علماً و هادیا و مرحماً للمدن و الاسلام

از خدمات مؤثر تبلیغی و تاریخی او بنای مسجد جامع زیبای بندر معشور است، که یگانه مسجد آباد آن بندر بشمار میرود - و بر اثر مجاهدت و تشویق مشارالیه بنیان یافته است -

دوانی از مؤسسين مجله دینی « مکتب اسلام » و عضو هیئات تحریریه آنست -
تالیفاتش : ۱ - اشعار نغز (در باره تساوی حقوق زن و مرد - که مکرر چاپ شده است) ۲ ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار ۳ - تصحیح و مقدمه کتاب « شاهراه هدایت » (چاپ شده) ۴ - تقریرات درس فقه آیه الله بروجردی ۵ - دیوان اشعار ۶ - شرح زندگانی جلال الدین علامه دوانی (در قم چاپ شده) ۷ - شرح زندگانی وحید بهبهانی (در قم چاپ شده) ۸ - مفاخر مکتب اسلام (تالیفی است مبسوط در هست مجلد متضمن شرح احوال فقهاء - محدثین - حکماء - اطباء ادباء و شعراء امامی مذهب از قرن چهارم هجری تا عصر حاضر - و فعلا جلد اول آن بنام « از کلینی تا شیخ طوسی » مدون شده است - واسامی مجلدات آن : از اینقرار است :

جلد اول « از کلینی تا شیخ طوسی » جلد دوم : از شیخ طوسی تا ابن ادریس جلد سوم ۱۰ - ابن ادریس تا علامه حلی جلد چهارم : از علامه حلی تا محقق دوم - جلد پنجم : از محقق دوم تا علامه مجلسی - جلد ششم : از علامه مجلسی تا وحید بهبهانی - جلد هفتم : از وحید بهبهانی تا شیخ مرتضی انصاری - جلد هشتم : از شیخ انصاری تا آیه الله بروجردی -

(این کتاب فعلا تحت عنوان « مفاخر مکتب اسلام » در مجله « مکتب اسلام » بتدریج چاپ میشود) -

قصیده ذیل را در مدح حضرت مهدی بن الحسن عجل الله تعالی فرجه دوازدهمین امام شیعیان عرض کرده است :

مژده ای منتظران کان شه خوبان آید

وین شب تیره کم و بیش پایان آید

صبح صادق بدمد - از نفس نفخه فجر
 و ز پس پرده عیان - مهر فروزان آید
 گردهم جان گرانمایه بدین مژده سزد
 که بتابد خدا آنشه خوبان آید
 بلکه از خرمی ریزش باران بهار
 میتوان گفت که آن رحمت دوران آید
 خوش تکانی بخورد سلسله کون و مکان
 اندر آن لحظه که آن سلسله جنبان آید
 خضر فرخنده پی از مغرب ارض ظلمات
 بهر دیدار شهنشاه - شتابان آید
 شادمان عیسی مریم - بتماشای رخس
 از سراپرده خورشید درخشان آید
 برق جان نور جمالش بدل دشمن دین
 چون شهابی بسر لشکر شیطان آید
 اهرمن را نبود طاقت دیدار و درنگ
 اندر آن روز که آن جلوه یزدان آید
 هر کجا عنصر پاکی بود از شوق و شغف
 بهوا داری او شاد و غزل خوان آید
 بهر تسلیم و ادا کردن خاتم بشهش
 آصف از عاصمه ملک سلیمان آید
 چشم بد دور که از لطف خداوند عزیز
 یوسف از مملکت مصر بکنعان آید
 والی ملک ولایت شه اقلیم کمال
 حافظ شرع پیمبر مه تابان آید

مهدی منتظر آن پادشه نیک سیر
 صاحب عصر و زمان حجت رحمن آید
 زاده پور شهان خسرو مسند آرا
 بهر دلداری دل‌های پریشان آید
 حسرتی نیست مرا گر که تنم مرده بود
 چونکه جانی بتن عالم امکان آید
 هله‌ای منتظران مژده که بیچون و چرا
 آن سفر کرده که شد حامی قرآن آید

آنکه گر جان دوانی بشود خاک رهش

توتیای قدمش در نظرم جان آید

ابیات ذیل را در اندرز به زنان و وجوب حجاب آنان گفته است - چون
 متضمن نصایح سودمند است و شان مورخ بیطرفیست در اینجا می‌آوریم و راجع
 بطرز حجاب زنان مسلمان و سایر مطالب آن عقیده خود را محفوظ میداریم .

الا ای بانوی آزاده منظر	بیا زین مسلك بیهوده بگذر
توئی آن سرو باغ آدمیت	توئی زینت ده هر زیب و زیور
توئی آن گوهر کانون هستی	که هستی از تو می‌گردد منور
توئی آن نوگل گلزار گیتی	که از بویت مشام جان معطر
توئی آن گلبن زیننده کز تو	محیط خانه گردد مشک و عنبر
توئی آن لؤلؤء کان فضیلت	توئی تابنده چون خورشید خاور
توئی آرامش هر دیده و دل	توئی آسایش افکار شوهر
تو بر نقش زمان نیکو شمائل	تو در تاج شهان رخشنده گوهر
تو اندر آسمان آدمیت	فروزان اختری - ای نیک اختر
هوای دلگشایت بهجت افزا	جمال جان فزایت - روح پرور
فروغ چهره‌ات - چون ماه تابان	کلام دلنشینت شهد و شکر

بهشت جاودان با آن فضائل
چرا باید بگفتار سفیهان
اگر دوشیزه‌ای یا بانوانی
تو خود از دیده مردان نگهدار
منه پا در کلوب و انجمنها
به اطراف جهان بهر سیاحت
بهر بدکیش و هر ناکس مده دل
پری آسا بسان حور جنت
نمیدانی که با این وضع دلکش
یقین دان نظره نظارگانت
مرو مانند زنهای هوسباز
از این آلودگیهای کنونی
پر یرخ این زمان مانند دریاست
نمیدانم که قصد بانوان چیست؟
زن و گلگشت صحرا و بیابان
زن و قاضی-زن و قانون گذاری
زن و میدان جنگ و قهرمانی
زن و حقی که نبود لایق او
زن و حق وزارت یا و کالت
زن و خواهان حق غیر مشروع
چه حقی حق مردان قوی دل
چنین حق باشد از زن ناستوده
زنان را فکر مردان آزمودن

بود زیر قدمهای تو مادر (۱)
شوی بیگانه از الطاف داور
گهی از سر برافگندند چادر
مبادا خشک و تر سوزد در آخر
مزن از این سبب دامن بر آذر
مگردان خوبشتن راهمچو پرگر
مکن با دبگران آلوده پیکر
تن تخت و رخ باز و سبکسر!
بری طاقت زهر بیننده یکسر؟
بقلب ناظران باشد چو اخگر
به پیرامون هر فحشاء و منکر
برون آی و بسوی بخردان پر
مینداز اندر این دریا تو لنگر
از این آزادی تنگین بر شر
زن و استخر و با مردان شناور؟
زن و کار حکیم داد گستر؟
زن و سرباز و فرماندار لشکر؟
زن و در فکر کار میزودفتر؟
زن و حق ریاست یا که محضر؟
نمیباشد ز زنها خجالت آور؟
چه حقی - حق ناگشته مقدر
بود این فکر زنهای فسونگر!
بود از شیوه مردان خود سر

زنان را در سیاست راه دادن چگونه عقل انسانی پسندید
 از آن روزی که ما را آفریدند
 اگر گوئی دلیلت چیست گویم
 چرا قانون گزاران جهانی
 چرا کشور گشایان جهاندار
 چرا مشعل فروزان تمدن
 مقام مرد از زن با مراتب
 خداوند جهان هم در طبیعت
 مگو پروردگار حی سبحان
 چنین نسبت بذات حق نشاید
 اگر امر تساوی مصلحت بود
 نگارا - مه جبینا - سروقدا
 ترا گفتند نیکو مادری باش
 میان مرد و زن - همواره باشد
 زنان در آفرینش ارج دارند
 رسول هاشمی آن عقل کامل
 از آنجائیکه کار و فکر مردان
 از آنجائیکه زن از حیث خلقت
 و از آنجائیکه زن باضعف اعصاب
 همان بهتر که محفوظش بدارند
 بمانند زوان - در قالب جهان
 ترا تنها همین فخر به کافیت
 بر این پندم اگر نیکو دهی دل

زیان آرد با استقلال کشور
 که مرد و زن عیان گردد برابر
 نبوده مرد و زن با هم برابر
 چرا نامد یکی زن هم پیمبر؟
 ز مردان بوده و مردان مهتر؟
 نبودندی بجز مردان افسر
 نبود يك فردشان بانوی بافتر؟
 بنزد عاقلان باشد فزون تر
 مقام مرد را بنموده بر تر
 بود در حق زن - خصم ستمگر
 نباشد در خور افکار انور
 نخستین روز میگردی مقرر
 دلا - سیمین برا - یکدانه گوهر
 نگفتندت که بزم آرا و دل بر
 تفاوت از زمین تا چرخ اخضر
 نه هر زن - رسته نسوان اطهر
 ورا بستوده همچون سنبل تر
 نمیباشد ز خانمها مبسر
 ندارد طاقت شمشیر و خنجر
 بجزئی چیز میگردد مکدر
 بسان زر - در گنجینه زر
 و یا چون دبه اندر قسمت سر
 که بنشیننی وزائی ضیغم تر
 ندارم غیر از این گفتار دیگر

هر آنچه گفتم از آغاز و پایان
 ز من بشنو توای فرزانه خواهر
 ز اشعار دوانی گر برنجی
 شگفتا، آو خا، الله اکبر

علی شیرازی - زنده در ۸۹۷

علی بن احمد بن علی نورالدین شیرازی - نزیل مکه -

از کتاب و خوشنویسان قرن نهم هجری است. صاحب «نور اللمع» مینویسد:
 مجموعه‌ای که عبارت از مختصر ابی شجاع و تصرف زنجانی و مقدمه ابن جزری
 در تجرید بود بخط او از نظرم گذشته است که تاریخ کتابتش ۸۹۵ و خطش بسیار
 خوب بود. معلم بسرش یحیی میگفت که پدرش حافظ قرآن مجید بود و شاطبیه و
 کتب دیگر را خوانده و پیشه‌ور بود.

مردم مکه میگفتند که صاحب ترجمه توسط بنت راحت که زوجه
 عبدالمعطی و شغل او تجارت و دائم در سفر بود و در میان بازرگانان و جاهت و امتیاز
 داشت و از خدمت حافظ عبیدشود از طرف صاحب دابول برای پادشاه مصر در سال ۸۸۷
 هدیه‌ای برد - و برای او واقعه‌ای پیش آمد که مجبور شد با ناخدا سعدان بعدن برود
 در سال ۸۹۷ برای ادای مناسبات حج بمکه رفت - و بر گشت و مجدداً بمکه
 رفت .

سال فوتش معلوم نشد - در سال هشتصد و نود و هفت زنده بوده -

علی شیرازی - مقتول ۱۳۴۸

مرحوم حاج شیخ علی مجتهد شیرازی معروف به حاج آقا اسکر و چی
 از مجتهدین و دانشمندان معاصر است - چند سال در شیراز و نجف اشرف
 تحصیل علوم دینی از فقه و اصول و حکمت الهی و ادبیات فارسی و عربی کرده
 و بدرجه اجتهاد رسیده بود - و در دوره اول مجلس شورای ملی طبق قانون اساسی

که بایستی پنج تن از مجتهدین جامع الشرائط در مجلس باشند بنماینده‌گی از جانب علماء دینی عتبات عالیات بطهران رفت و چند دوره نمایندگی مجلس را داشت ، و بسیاری از قوانین موضوعه با اشاره و مشورت او از مجلس گذشت - بعداً از طهران بشیراز رفت و در سال هزار سیصد و چهل و هشت در حادثه‌ای که دشمنانش زمینه آنرا چیده بودند در ده « قلات » که ملك شخصی او بود بدست زارعین کشته شد.

علی شیرازی - متولد ۱۲۸۷ متوفی ۱۳۵۵

مرحوم سیدعلی مجتهد شیرازی فرزند مرحوم حاج میرزا محمد حسن مجدد فرزند محمود فرزند اسمعیل فرزند فتح‌الله حسینی -
از علماء و مجتهدین معاصر است ، و پسر میرزای شیرازی مجتهد اعلم و مشهور قرن چهاردهم که ترجمه‌اش ذیل مجدد شیرازی خواهد آمد صاحب ترجمه در پنج سالگی در خدمت پدر بزرگوارش بسامره رفته و در خدمت مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی و سید محمد فشارکی و سایرین معلومات دینی خود را تکمیل کرده است و در بیست سالگی موفق بدربافت مرتبه اجتهاد شده ، و اجتهادش از طرف آخوند مولی محمد کاظم مجتهد خراسانی نیز تصدیق شده است مترجم جامع معقول و منقول بوده و در حکمت الهی و علم کلام و طب و تاریخ و فنون ادبیه نیز متبحر بوده است.
در سال ۱۳۱۲ عازم زیارت مشهد رضا علیه السلام شد و ایرانیان با احترام تام از او پذیرائی کردند و مظفرالدین شاه قاجار نیز در شهر ری (مدفن حضرت عبدالعظیم) بدیدن او رفت و شاه و وزیرانش هدایا و تحف باو تقدیم کردند ولی قبول نکرد و همه را مسترد داشت - کتاب «بیع المبهوم» از تالیفات اوست.
در شب چهارشنبه هجدهم ربیع الثانی سال هزار و سیصد و پنجاه و پنج در سن شصت و هشت در نجف اشرف دار فانی را بدرود گفت (۱)

(۱) هدیه الاحباب - الدررینه چندسوم . ریعانة الادب جلد چهارم

شیرازی متولد ۱۳۰۲ شمسی

آقای سید علی مزارعی شیرازی فرزند مرحوم حاج سید جعفر مجتهد مزارعی، از ادباء و شعراء نامور معاصر است - شعر را بسیار خوب میسراید؛ در شیراز کونت دارد و بکار کشاورزی مشغول است، نگارنده او را در طهران در محل فرهنگستان ایران و در شیراز در انجمن ادب ملاقات کرده‌ام و بمصاحبتش هفتتخر گشته‌ام، جوانی سراپا لطف و محبت است و صاحب ذوق و انسانیت و چون حین نگارش ترجمه‌اش نامه‌ای از انجمن ادب شیراز رسید و آقای اسمعیل اشرف دبیر انجمن مزبور چنانکه شایسته است مترجم را معرفی کرده بود، لهذا عین مندرجات نامه مورخ پانزدهم خرداد ۱۳۳۷ شمسی انجمن را در اینجا میآوریم:

شاعر بلند مقام نادره گوی دانشمند هوشیار روشن بین آقای سید علی مزارعی فرزند برومند غفران مآب حضرت آیه‌الله فقیه معروف آقای سید جعفر مجتهد مزارعی اعلی الله مقامه میباشند که پدر والا گهر ایشان علاوه بر اینکه بحق و واقع صاحب مسند شریعت و روحانیت و مرجع تقلید و احترام عموم بوده‌اند در دوره اول مجلس شورایی نمایندگی مردم حقیقتشاس شیراز را قبول و از اینراه هم وظایف دینی و اجتماعی خویش را ایفاء کرده‌اند - مادر آقای سید علی مزارعی زین صبیبه آیه‌الله مرحوم میرزا محمد علی دستغیب شیرازی هستند بنا بر این شاعر قادر ما گذشته از شخصیت بارز ادبی از پیوند دو خانواده بزرگ روحانی بوجود آمده با اینکه همه قبیله ایشان عالمان دین بوده‌اند در مکتب عشق و عرفان - عربی آموخته آنهم نه شعری عادی و متداول بلکه آهنگ موزون و لطیف در عین حال حکیم و منسجم از آنگونه که شایسته عشق آسمانی بیریبا و شائبد است - آقای مزارعی بسال ۱۳۰۲ شمسی در شیراز متولد و تحصیلات کلاسیک خود را معادل ایسانس ادامه داده سپس ادبیات فارسی و عربی را با ذوق و قریحه سرشاری که دارد در مکتب اساتید فن آموخته و تحقیقا در عداد دانشمندان و ادبای عالم بدر شعر ادب پرور شیرازند ایشان خوشبختانه در قید و بند خدمات دولتی نیامده و بکارهای کشاورزی

و ملک‌داری اشتغال دارند۔ در ساختن و پرداختن اقسام شعر شیوای پارسی با لطف طبع و ذوق ذاتی راه کمال پیموده و شعرش چون آب در همه کشور روان شده و تحفه سخنش را برند دست بدست۔ از چند سال پیش باینطرف مرتباً در جلسات انجمن ادب شیراز بعنوان عضو مقدم شرکت کرده و این بزم انس را با اشعار زیبا و روان پرور خود رونق افزا و اخیراً که انجمن ادب فارس هم تشکیل گردید بسمت دبیری در هیأت مدیره انتخاب شده اند۔ دل زیبا پسند آقای مزارعی هنوز کلمه مطبوعی در فرهنگ اندیشه شاعرانه نیافته است که بعنوان تخلص اختیار کند لیکن در معنی تخلص و نشانه اشعار ایشان همان وجه امتیازی است که با امثال و اقران خود دارند۔

خلاصه کلام اینکه وصف آثار ادبی معزی الیه از حوصله این مختصر خارج است لذا چند نمونه از اشعار مختلفه ایشان را جوفاً ایفا داشتیم تا خوانندگان صاحب نظر براندکی از بسیاری که بابد شرح دهم واقف شوند و اظهار امر را صادق آیند۔ دبیر انجمن ادب شیراز۔ اسمعیل اشرف۔ ۱۵ خرداد ماه ۱۳۳۲

تقدیم بدوست عزیز و شاعر گرانمایه آقای دکتر مهدی حمیدی :

رها کرد بردوش مشک ترش را	بمن دوخت چشمان افسونگرش را
بمستی گرائیدم - از بوی زلفش	چو برسینه خود - نهادم سرش را
پراکنده از خرمن مشک کرده	بهر گوشه ای زلف پهناورش را
گرفتم در آغوش خود همچو جانفش	فشردم بپر تنگ سیمین برش را
سراسیمه لعل لبش را مکیدم	زدم بوسه ها دلنشین شکرش را
جفاها که از هجر رویش کشیدم	کشیدم ببوس از لبش کیندش را!
بگوش دلش قصه عشق خواندم	مسلمان نمودم - دل کافرش را
مجسم روانی دل انگیز بینی	چو بی پیرهن بنگری پیکرش را
جهان را سراسر بمستی گذاری	ببر گیری از پیکر لانریش را

مرا فکر گسترده - کی میتواند
کند وصف زلف جفا گسترش را

بخاطر یکی از دوستان :

فروغ جوانی درخشید و رفت
ز دل برد اندیشه های دراز
گرفتم بدامان او دست شوق
مرا مهلت مهر ورزی نداد
مرا دید گرم هوسهای خویش
مرا گنج باد آور عمر بود
سر شکم روان بود از تاب عشق
بیاد آرم آن روزگاری که یار
بیاد آرم آنروز - کان دلفریب
هنوزم بدل ز آن دهن گفتگوست
هنوزم بون زیب دیوان شعر
هنوزم بود خاطر از غم نژند
هنوزم بیادست آنچشم شوخ
دام دارد آن تیره شب را بیاد
دریغا سر آمد - جوانی - دریغ
دریغا که فصل دل انگیز عمر
دریغا که دور جوانی گذشت
دریغا که بگذشت مستی و شور

بیگذشته ام رد فلك زهر خند

به آینه ام دبد و لرزید و رفت

خیال بود

در بیغ بارد گر رفت و عهد بسته شکست
 دو باره از سر مستی دل شکسته شکست
 بر رفت و از من آفت رسیده مهر برید
 دلیکه بود ز عشقش بغم نشسته شکست
 بجستجوی ویم پای خسته ماند ز راه
 مرا بسنگ جدائی چوپای خسته شکست
 فروغ مهر بچشمان او نبود که رفت
 حدیث دل زلب او بردل نجسته شکست
 خیال بود که گفتمی با گهان بگریخت
 هنوز دل ز خیالش دمی نرسته شکست
 گنشت از من و پاس دل شکسته نداشت
 در بیغ بارد گرفت و عهد بسته شکست
 یار من بر چهره - زلف مشکبو میپرورد
 سحر بین در آتش سوزنده - مو میپرورد
 نیست تنها آرزوی من - تماشای رخس
 هر که را بینی بدل - این آرزو میپرورد
 داشتم در دل که عشقش را ز دل بیرون کنم
 لیک می بینم که دل آنرا نکو میپرورد
 فتنه رویش برای عاشقان کم بود - کو
 چشمهای خویش را هم فتنه جو میپرورد!
 عار دارد گفتگو کردن بلبهای چو لعل
 در میان چشم و ابرو گفتگو میپرورد

گاهی از بینی سرشکی ریزد از چشمان او
 آتش دل را برای آبرو میپرورد
 ترس دارد خوی نیکویرس مهر آردش
 زبن سبب آنماه خود را تند خو میپرورد
 در کمند رلف دارد قلبهای ریش را
 بهر چوگان بازی گیسویش - گو میپرورد
 ناله میخواهد کندنی - لب نهی چون بر لبش
 ناله خود را از این ره - در گلو میپرورد
 اینغزل گفتم با استقبال کآن استاد گفت
 «بارهن بر چهره - زلف مشکبو میپرورد»

این سفلیگان

این سفلیگان گروهی آلوده دامنند
 با دوستان یکدل و یک روی دشمنند
 خصم نکوئیند که خود زشت سیر تند
 بدخواه پایا کیند که سر تا پایا فنند
 مکروه طلعتند که شوهند همچو بوم
 مانند مرغوا همه فریاد شیونند
 هنگام احتجاج پذیرای حکم شیخ
 گاه لجاج پیرو رای برهمنند
 در مردمی و دانش و اخلاق کور دل
 در غد و ناسپاسی و تزویر روشنند
 در دست زور مندان نرمند همچو موم
 بر پای مستمندان زنجیر آهنند
 گردن کشند پیش سر افکنده مردمان
 در پای زور گویان بر سینه گردند

دعوی رهنمائیشان است و رهبری
 و نسد لباس قافله سالار رهزنند
 هنگام خود ستائی دانای بذله گوی
 گاه هنر نمائی نسادان الکنند
 عربان ز کسوت هنرند و کمال و فضل
 در چشم خلق گرچه گران جامه برتنند
 چون بنگری بجای سحاب گشاده دست
 دود سیاه سر زده بیرون زروتنند
 تا همره تواند ستایشگران تو
 چون در سر منند ثنا گستر منند
 نامی شنیده اند زمردی و مردمی
 مردند در لباس ولی مردی افکنند
 چون مار چوبه اند که تن کرده همچو مار
 یا فی المثل خرنند که در خزّاد کنند
 از دولت سر - زر و سیمند محترم
 مشهور یا یوردی و معروفی زنند!
 از جمع مال پر نشود چشم آزشان
 گر چه زتنگ چشمی چون چشم سوزنند
 از سعی زیر دستان والا و سر بلند
 در رنج خوشه چینان دارای خرمند
 کوتاه بود ز دامنشان دست دادگاه
 کاند پناه سیم و زر از کیفر ایمنند!
 بیخانمان و بی پدر و مادرند لیک
 پیوسته نوحه خوان زغم مام میهنند!

ار زنده گوهرند بتعریف خویشتن

چون بنگری بچشم دل ارزان چو ارزند

گل نیستند اگر بگلستان کنند جای

خارند اگر نشسته بدامان گلشنند

گنداب تیره اند و بیندار ابلهان

درپای روشنند و گهرها بدامند!

چشم و چراغ جامعه‌اند این سیه دلان

ایوای مردمیکه بپاکی مزینند

فزون شد عشق من از سرکشیهاش

گرفت از دل شکیم - چشم گیراش

نمیدانم چه میخواهد - ز جانم

که در دل می‌شود هر لحظه پیداش

بلرزد دل ز تاثیر نگاهش

چو چشم افتد بچشمان فریباش

بزیبائی کسی همتای او نیست

بباشد نیز در افسونگری تاش

بود در دلربائی - سخت گستاخ

ز دل بردن نباشد - هیچ پرواش

نروید گلبنی در گلستانی

که همپائی کند با سرو بالاش

نبینی نرگسی بر طرف جوئی

که همچشمی کند با چشم شهلاش

خیالش پیش از اینم دلنشین بود

ولی آنهم نمیگردد دگر جاش

یکی در وعده های او وفا نیست
 بجان آمد دل از امروز و فرداش
 نگاه او قوی دستت ترسم
 که دل افتد ز دست دیده در پاش
 فزاید چون نیاز و سرگرانی
 بدل افزایش شور تمناش
 اکنون که تنها دیدمت - لطف ارنه - آزادی بکن
 تیغی بکش - سنگی بزن - تلخی بگو - کاری بکن
 ای چشم بیمار توام - در مان بیماری دل
 حالا که بیمار توام - رحمی به بیماری بکن
 ای مرغ آزاد از قفس - آزادیت در دسترس
 آزادی خود را بین - فکر گرفتاری بکن
 تنها بفکر خویشتن - وین نیست رسم مردمی
 یاران بسختی وامنه - اندیشه یاری بکن
 ای خفته هر شب تا سحر - با دلربائی سیمبر
 گاهی بیاس دوستی - چشمی به بیداری بکن
 ای خواننده در گوشت جهان - افسون هستی هر زمان
 گوشی هم ای آرام جان - بر ناله زاری بکن
 ای بختیار زندگی - یاد آر - از درمندی
 وقتی نگاه رأفتی - بر چشم خونباری بکن
 ای کرده طی روز و شبان - در ز پرستی عمر را
 دیری نیاید زندگی - یکروز ایثاری بکن
 دم از سبکباری مزن - گرداری از مردی نشان
 باری سبکباری بهل - یاد گرانباری بکن

پیدا است حسب حال من از شعر آن شیرین سخن

اکنون ده تنهادیدمت - لطف ارنه - آزادی بکن

کیم من دل از دوستداران بریده	بسودای یاری ز یاران بریده
بیاد گلی رو بگلشن نهاده	بگل بسته، از گلخندانان بریده!
غمی را پذیرفته، در خانه دل	دل از الفت غمگساران بریده
بمستی و رسوائی از دست رفته	دم از صحبت هوشیاران بریده
زده دل بدیای طوفان گرفته	ز آرامش چشمه ساران بریده
چو شبنم در آغوش گل جا گرفته	ز آغوش باد بهاران برید
بنومیدی و درد پیوند کرده	ز امید و امیدواران بریده
بیاز قوی پنجه ده ساز گشته	ز ناز و نیاز هزاران بریده
چو دل مرده‌ای دیده بر خواب هشته	دل از راز شب زنده‌داران بریده
بمیخانه چون جام ماوا گرفته	لب از جام ناسازگاران بریده
بره مانده‌ای از تکاپو فتاده	ز همراهی رهسپاران بریده
شبان را بشوریدگی روز کرده	ز اندیشه روزگاران بریده
بتاب سرزلف در تاب رفته	اهان دل بقترادان بریده
بره دوخته دبه انتظار	ز پیغام چشم انتظاران بریده
گزیده کنار و بری را زیاری	سر یاری نابکاران بریده
بناکامی خویش مغرور گشته	بکام دل از کامگاران بریده
بروی نگاری دل انگیز دیده	ز وسواس عشق هزاران بریده
جوانی بسر برده در شور و مستی	ز سرهستی از مہنگساران بریده

چو شمع سحرگاه خاموش گشته

بتاریکی غم فراموش گشته

ای دلبر عزیز که از جان نکوتری

عشق مجسمی و امید معسوری

در بوستان مهر برازنده گلبنی
 در آسمان عشق فروزنده اختری
 در صبح وصل آب حیاتی بکام جان
 در شام هجر بر دل غمدیده آذری
 سامان ده امید از آن لعل دلفریب
 بر همزن خیال ز چشم فسونگری
 بی زیب و زیوری و دلم در کمند تست
 ای ماه خوبرو تو چه محتاج زیوری؟
 ای سرو باغ حسن - ز سروی بلند تر
 ای گلبن حیات - ز گل دلرباتری
 اشکی که هست جای تو بر دیدگان من
 چون اشک چشم پاکدلان پاک گوهری
 مهری که در دلی و روانی که در تنی
 عشقی که در وجودی و شوری که در سری
 چون می حیات بخشی و چون بوسه دلنشین
 چون نور مه لطیف و چو گل نغز پیکری
 چون ماهتاب شام بهاران نشاط بخش
 چون آفتاب صبح خزان مستی آوری
 همچون امید وصل سراسر نوازشی
 همچون نسیم صبح همه روح پروری
 چون جان عارفی که ز زشتی منزهی
 چون قلب عاشقی که بیباکی منوری
 چون مستی وصال سبک عهد و بیوفا
 دیر آشنا وزود گذر همچو صرصری

سرچشمه حیاتی - از جان سرشته ای
 پرورده امیسی - از دل مشمیری
 خالی ز بغض و کینه چنان خشم کودکی
 پر از صفا و لطف چو لبخند دلبری
 ارزنده تر بچشم من از خنده پدر
 فرخنده تر بنزد من از مهر مادری !
 پیمان مهر را ز چه رو میبری ز باد
 سوگند عشق را ز چه رو دیر باوری؟
 سیم وزری اگر که نباشد مرا چه غم
 ای شوخ دلنواز تو هم سیم و هم زری
 الهام گیرد از لب لعل تو طبع من
 زیرا توام بعشق و با امید رهبری
 مطلوب تر ز دانش و محبوبتر ز جان
 مطبوع تر ز زاده طبع سخنوری
 بازا همیشه سایه مهر تو بر سرم
 تا بر رخیم ز زلف سیه سانه گستری
 ای عشق خانه سوز فرمان کیستی ؟
 بر هم زن اساس دل و جان کیستی ؟
 ای صبح نوبهار ز روی تو شرمناک
 نوش آفرین شام زمستان کیستی
 ما داده ایم دل بهوای وصال تو
 تو تنگدل ز محنت هجران کیستی
 ای تاب داده زلف بباد که درهمی !
 چون گیسوان خوبش گرفتار کیستی

آغوش جانفزای تو ایماه جای کیست؟
 از ناز سر نهاده بدامان کیستی؟
 من بستهام بمهر تو پیمان دیر پای
 ای عشق من تو بر سر پیمان کیستی
 ای چشم اهل دل همه در جستجوی تو
 چشم از که میزنی و هراسان کیستی
 انده ربای خاطر درمانده کهای؟
 سامان ده امید بسامان کیستی
 صد داغ بیش بر دل صاحب‌دلان زدی
 ای لاله روی آفت بستان کیستی؟
 بر چهر دلفریب تو جای نگاه کیست
 آسیمه سر ز چشم هوسران کیستی
 گرا چو چشم ماه فریبنده هنی
 شعرتری ز طبع سخنران کیستی
 مست ترا نباشد - پروای میگساری
 از پافتادهای را پیش آر دست یازی
 هان تا گمان ندازی ما با تو هم نبردیم
 درهم شکست ما را نیروی پابرداری
 بکشب بیا و با ما از هر دری سخن گوی
 باشد که رخ نماید - صبح امیدواری
 تا با تو مهر بستیم - از دیگران گسستیم
 چون در غمت نشستیم - بنشین بغمگساری
 نیرنگ چشم مست - تاب و توان ما برد
 نشنید گوش جانت فریاد بیقراری

شایسته دل من مهری چنین که دارم
 زبینه رخ تست - جوری چنان که داری
 راز نهان خود را با هیچکس نگفتم
 کز دوستان ندیدم - آئین دوستداری
 خالی نشد زمانی خاطر ز یاد رویت
 بر بوستان گذر کن - ای باد نوبهاری
 میروی و آگه از راز نهانم نیستی
 با خبر از درد درمان سوز جانم نیستی
 همسین کیستی، ای دلنشین تر از خیال؟
 چون خیال خود، چرا همداستانم نیستی؟
 یاری ار بامن نداری، باری از دردم مگه
 باش آزار دل، ار - آرام جانم نیستی
 نامه اسرار جانی در ضمیر دل نهان
 راز عشقی، دردلی گر بر زبانم نیستی
 استخوانم را دم گرم تب آلود تو سوخت
 تا نگوئی همچو تب، در استخوانم نیستی
 شام را دانی چسان میآورد چشم برور
 یا ندانی کاگه از گشت زمانم نیستی؟
 راست میگوید ترا آنکس که گوید مهربان
 مهربان دیگرانی، مهربانم نیستی
 فارغ از حال منی، آسوده از رنج و ملال
 میروی و آگه از راز نهانم نیستی



آقای علی مزارعی شیرازی

علی شیرازی = زنده در ۸۴۷

علی بن احمد شیرازی -

نام او را در «هدیة العارفین» دیده‌ام ، و صاحب کتاب فقط مینویسد : از شیراز بمکه رفت ، و کتاب «تحفة الملوك والاسلاطین» را در سال ۸۴۷ تالیف کرد -
بنابر این سال فوتش بعد از ۸۴۷ خواهد بود -

علی کازرونی = متولد ۱۳۶۷ متوفی ۱۴۰۷

مرحوم مولی علی کازرونی -

از فقهاء و فضلاء و متکلمین قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری است ،
از کازرون بشیراز رفت ، و در خانه میرزا محمدعلی و کیل الدوله اقامت و تدریس کرده ،
فرصت مینویسد : « فقیر بعض از مسائل ریاضی را بخدمتش استفاده مینمودم
و از جمله شاگردان او میرزا مهدی خان فرزند میرزا محمدعلی و کیل الدوله بوده است -
در سال هرازو سیصد و هفتاد و هفت در شیراز وفات یافت -

علی کازرونی = متولد در ۸۶۴ یا ۸۶۵ متوفی ۸۹۲

علی بن محمد بن محمد بن احمد نورالدین بن ناصرالدین ابی الفرج بن جمال شافعی کازرونی مدنی -

از فضلاء و خوشنویسان قرن نهم هجری است - و برادر عبدالسلام کازرونی سالف‌الترجمه -

در سال هشتصد و شصت و چهار یا پنج در مدینه طیبه متولد شد - و پس از تحصیل علم و حفظ قرآن مجید در خدمت سمهودی و شمس بلبسی (۱) و سایرین مشغول کار شد - و نزد ابوالفرج مراغی تلمذ کرد -

سخاوی در ضوء اللمع مینویسد: در سفر اول و ورودم بمدینه بعضی از تالیفات مرا بخط خود نوشت و معلومات خود را پیش من تکرار کرد و از من اجازه گرفت که در تاریخ مدینه آورده‌ام - مردی هوشیار و عاقل و خوشنویس بود - در روز پنجشنبه چهارم شعبان سال هشتصد و نود و دو فوت شد -

علی کازرونی = متوفی ۰۰۰

محمد علی کازرونی -

نامش را در تذکره «مقالات الشعراء» تالیف غلام علیشیر قانع تتوی شیرازی الاصل (سال تالیف ۱۱۷۴) متوفی ۱۲۰۳ دیده‌ام، تتوی مینویسد: از نجبای آن دیار (کازرون) و آبایش صاحب اهل و اعتبار بود، از صغر سن در قشون نادریه وارد سرزمین سند شد، بعد تفرقه نادریه در این زمین ماند و بخدمت مولوی شام جعفر رسیده وی بجای فرزندش میداشت در طبخ حلویات و سایر اطعمه چاشنی دست خوبی داشته، آداب صحبت با حسن وجه میدانست، خوش لطیفه و حوزبن لهجه بوده، اگرچه امی بود و سوادى نداشت، اما بر و شنائی دل احیاناً بیت و غزل بر بدیهه

۱ - عمر بن احمد بن محمد بن محمد بن محمد السراج شافعی بلبسی متولد ۸۰۶

متوفی ۸۷۸ در اسکندریه از دانشمندان قرن نهم هجری است -

میرسانید۔ بر محمد حسن تتوی در بیتی که اینست :

غزالت پلنگ است و در صید دل برم خوردن خیل آهو قسم
 دخل بجا کرده گفت : خیل آهو مستعمل نیست ، دشت آهو باید خواند .
 چنانچه مومی الیه چنین درست ساختند در احمد آباد یکجا بودیم نزد محرر الحروف
 چند غزل از اشعار خود نمود - از آن جمله :

هر کجا دردیست ساقی در ایامم میکند

هر کجا دردیست در عالم سراغم میکند

خود نمائی های بلبل پیش گل هیچیست هیچ

سوزش بیچاره پروانه داغم میکند

بعد فوت میرزا مولوی بوطن (کازرون) شتافته است۔

سال فوتش معلوم نشد - و چون تالیف مقالات الشعراء در سال ۱۱۷۴ بود لهذا

فوت صاحب ترجمه بعد این سال رویداده است -

علی اصغر شیرازی - متوفی ...

میرزا علی اصغر فرزند امیر فارغی شیرازی.

در تذکره هفت اقلیم آمده است : از حسن خلق و لطف طبع بخشی عام

داشت ، و در حکمت و ریاضی رأیت مهارت می افراشت و این رباعی از وی شهرت
 دارد :

ز تار ز نسبت منش عار آید تسبیح ز ننگ من به زنهار آید!

وین طرفه که باین هنر و این کوشش خواهم که مرا دوست خربدار آید!

سال فوتش معلوم نشد -

علی اکبر ارسنجان - متولد ۱۳۱۳

آقای علی اکبر مجتهد ارسنجان معروف به «روح الایمان»

از دانشمندان و مجتهدین معاصر است - بسال هزار و سیصد و دوازده در قصبه ارسنجان متولد شد ، و مقدمات را در آنجا آموخت ؛ پس بشیراز رفت و در آنجا سکونت اختیار کرد و مدتی درمحضری درس مرحومین میرزا ابراهیم مجتهد محلاتی شیرازی و میرزا محمد صادق مجتهد علوم دینی را از فقه و اصول و ادبیات عربی تحصیل کرد و بمقام اجتهاد رسید - سائر مراجع تقلید عراق عرب از قبیل مرحومان شیخ محمد کاظم شیرازی و شیخ ضیاءالدین عراقی و میرزا آقا اصفهانی و سید ابوالحسن اصفهانی نیز اجتهاد او را مورد تصدیق قرار داده اند -

سی سال قبل رساله عملیه نوشت و چاپ و نشر شد - مدتی در مدرسه حکیم و فعلا در مدرسه هاشمیه مشغول تدریس است - تا اینجا نقل بمعنی از کتاب « شیراز امروز » بود -

نگارنده گوید : آنچه از موثقین شنیده ام صاحب ترجمه از علماء دانشمند و جامع المعقول و المنقول و صاحب سعه صدر و متواضع و پرهیزگار شیراز است که بسیاری از علماء و فضلاء شیراز در خدمتش تلمذ کرده اند ، و هم اکنون بحمدالله در قید حیات است و در مدرسه « هاشمیه » به افاده و تدریس معقول و منقول مشغول می باشد

اطال الله عمره و ضاعف اجره .

علیرضا شولستانی - متوفی ...

علیرضا شاعر شولستانی -

نصرت آبادی مینویسد: در سلك طلبه است ، فی الجملة تحصیل کرده ، الحال در هندوستان بخدمت ابراهیم خان ولد علیمرادخان میباشد - از اوست

نشسته گرد عالم هستی بیال ما
خون شد فسرده در دل اندوه پیشه ام
ما بیفتد زیر شهر غمنا شکسته ام
شد نه نشین زریز « فون » شیشام
خانه روشن بایش کردن ز مهتاب کفن
هر ده تپیدش بر وزن آفتاب زندگی

سال فوتش معلوم نشد -

ولی عسکر ارسنجانى = متوفى ۱۳۰۲

مرحوم مولی علی عسکر ارسنجانى -

از عرفاء قرن سیزدهم هجرى و از مریدان مولی احمد ارسنجانى بوده است ،
و خط نسخ را خوش مینوشته - در سال هزار و سیصد و دو در ارسنجان وفات یافته

انبى = متولد ۱۱۸۵ متوفى ۱۳۶۰

از فضلاء و حکماء قرن سیزدهم هجرى است - در سال ۱۱۸۵ در قصبه
سروستان متولد شد، و بشیر از رفته تحصیل علم کرد و در حکمت الهی و طبیعى و علم کلام
و فقه و اصول سرآمد فضلاى عصر خود شد -

در اواخر عمر به مسقط الرأس خود سروستان رفت و در آنجا مقیم شد و در
ترویج دین اسلام و راهنمائى مردم بسیار کوشید تا سال هزار و دوست و شصت که
برحمت ایزدى پیوست - (۱)

علیمراد فراشبندی = متولد ۱۳۰۰ شمسی

آقای علیمراد فراشبندی فرزند مرحوم حسین مدیر روزنامه «خامه ملت» .

از نویسندگان و مؤلفین معاصر است - در سال ۱۳۰۰ شمسی در برازجان
متولد شد، و در هفت سالگی بمکتب رفت، و سواد فارسی و قرائت قرآن مجید
را آموخت، و در ده سالگی بدبستان رفت و دوره ابتدائى و متوسطه را در دبیرستان
«فرخى» برازجان پایان رسانید -

در مهر ماه سال ۱۳۱۸ وارد خدمت اداره فرهنگ بنادر جنوب شد، و در
دبستان برازجان بتدریس مشغول گشت - در ۱۳۲۴ با اداره فرهنگ شیراز منتقل شد،

و ضمن تحصیل بنویسندگی مشغول شد و مقالاتی با نام مستعار در جرائد شیراز نشر داد -

در سال ۱۳۳۱ امتیاز روزنامه «خامه ملت» را گرفت و مستقلاً شروع بمبارزه با عوامل فساد و استعمار کرد و از نهضت ملی پشتیبانی نمود، تا واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیش آمد و چون در روزنامه خود از دولت وقت انتقاد میکرد بدستور دولت بازداشت شد و او را تحت الحفظ بطهران بردند و چندی زندانی شد، و پس از پنجماه روز تبعید و حبس برای محاکمه او را مجدداً بشیراز عودت دادند و در آن شهر نیز محبوس گشت، و چون جرمش مطبوعاتی تشخیص داده شد پرونده اش را از طرف دادرسی لشکر شش جنوب و فرمانداری نظامی بداد گستری ارسال شد، پس از محاکمه پرداخت دو هزار ریال غرامت و یک هزار ریال جریمه نقدی محکوم و پس از پرداخت وجه از زندان آزاد شد -

ولی چون باز مطالبی نشر داد که باوضع زمان سازگار نبود بار دیگر بزندان افتاد، و پس از چندی باقید کفیل آزاد شد، اما کتابی نوشت و طبق ماده پنج قانون حکومت نظامی بار سوم باز داشت شد و پرونده اش بطهران فرستادند و خودش را نیز بطهران بردند - و در طهران نیز در قزل قلعه زندانی شد و پس از آزادی که قرار منع تعقیب او صادر شد باز مدت یکسال ملرم باقامت طهران شد مختصر این نویسنده ناراحت و حساس در عرض سه سال و نیم چهار بار تحت تعقیب قرار گرفته و در زندان با تبعید گذرانیده و از کار و زندگی بازمانده است!

فراشبندی در هر جا که بوده اعم از خانه یا زندان، شیراز یا طهران همواره وقت خود را صرف مطالعه و تالیف کرده است و تا کنون شش جلد از کتابهایش چاپ شده .

اسامی تالیفاتش بشرح ذیل است:

- ۱ - انگلیسی هارا شناسید ۲ - استعمارگران بدانند ۳ - دانش صدقی با جرح و استنگتن ابران ۴ - تاریخ و جغرافیای ابران (در سه جلد و خلد اول و دوم

آن چاپ شده) ۵- ایران و ایرانیان ۶- تاریخ و جغرافیای بنادر ثلاث ۷- تاریخ و جغرافیای دشتی ۸- امریکائیا را بشناسید ۹- روسها بشناسید ۱۰- زندانهای من ۱۱- دوران در بدری ۱۲- ارتش ضامن استقلال کشور است ۱۳- چرا خود را بخطر انداختم ۱۴- گوشه‌ای از زندگی اجتماعی ما ۱۵- جغرافیای تاریخی دشتستان ۱۶- پاسداران خلیج ۱۷- نظری بگذشته ایران (در شیراز چاپ شده) ۱۸- تاریخ مختصر سلسله قاجاریه ۱۹- تاریخچه سازمانهای دولتی در شهرستان برازجان ۲۰- انگلیسپارا بهتر بشناسید-



آقای علیمراد فراشندی

عماد شیرازی = متولد ۱۳۰۰

آقای حبیب‌الله شیرازی متخلص به «عماد» و ملقب به «عمادالکتاب» از شعرا و ادباء و خوشنویسان و خدام معارف معاصر است، و نگارنده را با و ارادت کامل در هزار و سیصد در شیراز متولد شده و پس از تحصیل مقدمات با ادبیات تازی و پارسی پرداخته و فنون ادبی را تکمیل کرده آنگاه فقه و اصول و فلسفه قدیم را آموخته است، و برای درس خارج بنجف اشرف رفته و چهار سال در آنجا مشغول تکمیل تحصیلات خود بوده، پس بشیراز برگشته و فلسفه جدید را دیده

است - بقول خودش پایه معلومات او بجائی رسیده که بداند همی که نادانست.
در سال ۱۳۱۷ که هجده سال داشته است بتشویق مرحوم حاج سید احمد مهنذب الدوله مدرسه جدیدی بنام «محمدیه» تاسیس کرد و مدت بیست و دو سال این مدرسه تحت سرپرستی آقای عماد اداره شد و هم اکنون باقی است و بنام «دبستان پهلوی» باز مدرسه دیگر بنام «ضیائییه» تاسیس کرد که آنهم پنج ساله دایر بود.
آقای عماد چهار سال نیز در دادگستری شیراز خدمت کرده و هم اکنون بوکالت دادگستری مشغول است .

خط نسخ تعلیق و نسخ را بسیار خوب مینویسد و دیوان اشعارش در حدود سی هزار بیت است - در غزل سرائی ید طولی دارد و غزلیاتش از حیث تعداد ابیات از دیوان خواجه شیراز افزون است - عماد شصت سال عمر خود را در راه ترویج معارف و دانش گذرانیده است - از اوست

- قطعه -

بودائی - اسلام

در حکایت شنیده ام بودا	مینمود این قدیمه را تلقین
کی بشر زندگانی دنیا است	از عنوبات پنجگانه عجبین
مرض و پیری و ولادت و مرگ	بمنجهن است حادثات زمین
رخت هستی ز تن برون آور	بر سر خوان اینجهان منشین

❦❦❦

گر بخواهی برابر بودا	یاسخی نغز همچو در زمین
بشنو از پیشوای نوع بشر	ختم بیغمیران رسول امین
کلماتی سروده در قرآن	که ندارد بروزگار قرین
گفته خوشبین بزندگان شو	تا بکامت نبود سپهر برین
اینجهانست جای آسایش	نیست زندان برای هر مسکین

خلقت از روی لطف و احسان است

نی ز روی غضب نه از ره کین

نیک بینی حیات جاوید است
آن سعادت که مقصد بشر است
خویشتن دار باش تا باشی
هر که را خاطری است آزاده

غیر نیکی تو در حیات مبین
خویشتن داری است و نیست جز این
در جهان سر فراز و با تمکین
بی نیاز است، از کپین و مهین

پامنه از گلیم خویش برون
در نزاع حیات کوشش کن
دست از آستین برون کن هان
درد خود را بخوبش ساز

حد خود را شناس در هر حین
از برای بقا چو شیر عربین
در پی کار خویشتن شو هین
توبین پزشکان شدند درد آگین



آقای حبیب الله عماد الکتاب

هر که بدین بزندگان گشت

شد تبه روزگار و گوشه نشین

زندگانی یکی است در هر حال

که شود تلخ و گه بود شیرین

گوش کن بین چو نیک فرموده
وقت را مغتنم شمار و مشو
غم و شادی چو رفت یکسانست
حالت مردمان آخر بین
علی آن پیشوای اهل یقین
بهر آینده و گذشته غمین
گفتمت آنچه گفتنی میبود
گوش جان باز کن بدل بگزین

عماد لاری = متوفی ...

خواجده عماد لاری -

در مجالس النفائس آمده است: از ولایت لار است، و بتجارت معاش میکند، بسیار انسانیت دارد، و در مثنوی قوت بسیار از او فهم میشود، و تتبع لیلی و مجنون کرده، از نظم بسیار مردم بهتر واقع شده، و در غزل نیز طبعش خوب میروند. اینمطلع از اوست:

برد سوی لبزبان و شعله زد بر جان من
کرد ظاهر اعدای از آتش نهان من
سال فوتش بدست نیامد -

عمادالدین شیرازی - زنده در ۹۹۹

عمادالدین محمود بن مسعود بن محمود بن شهاب بن احمد حسین بن علی
طبيب شیرازی -

از اطباء حاذق و مؤلفین مشهور قرن دهم هجری است، و از معاصرین و اطباء
دربار شاه طهماسب صفوی بوده است - و او را در طلب تالیفاتی بشرح دخیل است:
۱ - بیخ چینی ۲ - تشریح ۳ - رساله افیونیه ۴ - سینه ضروریه طبیه
۵ - مفرح یاقوتی (۱) -

۱ - نسخه‌ای از رساله افیونیه او جزء مجموعه شماره ۳۵۲ - ۳۱۰۵۹ کتب
هدائی آقای سید محمد صادق طباطبائی و کتاب شرح او دیل شماره ۳۸۳ در کتابخانه
جاس شورای ملی - و کتاب « بیخ چینی » او که در سال ۹۵۴، الیف کرده است و
در « ضروریه طبیه » وی در کتابخانه مدرس رسوی - و رساله « مفرح یاقوتی » او دیل
ماره ۸۵۸ در کتابخانه دانشگاه طهران (از کتب هدائی آقای مسکوه) موجود است -

سال فوتش معلوم نیست ولی از بعضی حواشی رسالهٔ اقیونیه او (که تاریخ کتابتش ۹۹۹ و در کتابخانه مجلس موجود است) استنباط میشود در سال نهصد و نود و نه زنده بوده است -

عمادالدین شیرازی - متوفی ۶۶۱

شیخ ابوطاهر عمادالدین عبدالسلام بن ابی الربیع محمود بن محمد حنفی شیرازی غزنوی الاصل -

از فقهاء و محدثین قرن هفتم هجری است ، پدرش از اهل غزنین بوده ولی خودش در شیراز متولد شده و هم در آنجا وفات یافته است -

عمادالدین مسافرت زیاد کرده و مدتی در عراق عرب بود و در خدمت شیخ ابوالفتوح عجللی و معتمر قریشی کسب دانش و کمال کرد ، و آنگاه بتدریس پرداخت ، و عدهٔ زیادی از علماء و فضلاء بشاگردی او مفتخر بوده‌اند در ماه شعبان سال ششصد و شصت و یک وفات یافت - قبل از فوتش سنگی را از مقبره شیخ کبیر برداشت و بجای آن سنگ دیگر گذاشت ، و وصیت کرد که سنگ مقبره شیخ کبیر را برای تیر کپس از مرگ بر سر او محاذی دیدگانش گذارند ، ولی شبی در خواب شیخ کبیر را دید که برای این عمل او را مورد خطاب و عتاب قرار داده و میفرماید : « چه کس تو را شایسته‌تر از فقراء برای تصرف این سنگ کرد ؟ »

چون بیدار شد گفت : باید از عهدهٔ جبران این عمل بر آیم و آسیائی را که مالک بود وقف بر بقعهٔ شیخ کبیر کرد -

تالیفاتش : ۱ - الدرر المنشورة فی السنن المأثوره ۲ - الاطراف فی اشراف

الاطراف ۳ - المعالی لذكر من معی و ذکر من قبلی ۴ - الوسائل النیل الفضائل

۵ - ذخیره العباد لیوم المعاد ۶ - فضل المساجد و شرف المساجد (۱)

ادالدین شیرازی = متوفی ...

صاحب نگارستان سخن مینویسد: عمادشیرازی است و عمادایوان نکته پردازی.

از اوست :

گفتم ای مه با رقیب رو سیه کمتر نشین

زیر لب خندید و گفت : او نیز میگوید چنین

ظاهراً این همان میر عمادالدین شیرازی است که مؤلف تذکره «شمع انجمن»

در ترجمه اش مینویسد : از سادات شیراز بود و در خراسان اقامت گزید و سلطان

حیدر خلف شاه اسمعیل صفوی با عزار و اکرام قدر و منزلتش افزود ... از اوست :

چو ترك سر نكنی ترك بار باید کرد

از این دو کار یکی اختیار باید کرد

❖ ❖ ❖

گر بگویم مرو از دبدۀ روشن بیرون

رود آن سرو روان از سخن هن بیرون

❖ ❖ ❖

نه جوهر است در آن تیغ پیچ و تاب زده

که بهر کشتن ما نشنمها بر آب

سال فوتش بدست نیامد ...

ادالدین فالی - متوفی ...

مولانا عمادالدین عبدالکریم بن عبداللطیف بن مذکور بن حامد بن

اسحق فالی

از فقهاء و علماء قرن هشتم هجری است ، و از شاگردان مولانا قوام الدین

ابوالبقاء عبدالله بن محمود شیرازی بود - بنام و حجاز مسافرت کرد و خدمت

دانشمندان آن دو کشور رسید و کسب فضیلت و دانش کرد و بشیراز بر گشت و
بتهدیب اخلاقی و تالیف کتاب مشغول شد -

تالیفاتش : ۱ - الترغیب الی اجل ما یرغب الیه الادیب ۲ - تلخیص الاذکار
۳ - تلخیص سلاح المؤمن ۴ - حواشی الصحیحین ۵ - حواشی بعض الکتب السبعة
(۱) ۶ - حواشی الکشف ۷ - رسالة التسلیه ۸ - رسالة الجمعة ۹ - رسالة الدعوه -
۱۰ - مقدمة فی الاعراب - وغیر اینها -

عمادالدین شاعرهم بوده و اغلب اشعارش در زهد و تقوی و موعظه است -
ابیات ذیل از او آخر یکی از قصائد او است -

عبید الکریم المستکین قماءة	حقیرٌ ضعیفٌ ذو قصور بکرة
غریق حیاة خجلة من ذنوبه	فلیس یودی شکر شمة نعمة
تشرّف قدراً ان یعدّ خویدماً	لیخدم خدام لانصار سنة
فیارفعةً للقدر ان کان تربہ	یدو کونها اعظم وانبل برفعة
فیدرک من اقدامهم برکاتهم	فیدخرها اذ ذاک اسمی ذخیره
	فیارب اصلح شأنه و اختمن له
	بکامل ایمان و صالح توبة

سال فوتش معلوم نشد -

عمر گازرونی = زنده در ۷۷۰

عمر بن محمد جلال الدین گازرونی -

از فقهاء و محدثین قرن هشتم هجری است - صاحب هدیه العارفين مینو بسد:

(۱) کتب سبعة اهل سنت و جماعت که آنرا «صحاح سبعة» نیز میگویند عبارت
است از صحیح مسلم - صحیح بخاری - سنن ترمذی - سنن ابی داود سجستانی - سنن نسائی
سنن ابن ماجه - سنن دارمی - رجوع شود به روضات الجنات چاپ طهران ذیل ترجمه بخاری
و حاشیه ۳ صفحه ۵۸ شد الازار چاپ طهران

۲ - شد الازار

در جامع مرشدی در مصر حدیث میگفت و کتاب «الدر المنثور فی شمائل النبی» را که فارسی است بنام محمد شاه هندی نوشته و در سال ۷۷۰ باو تقدیم کرده است -
سال فوتش معلوم نشد - در هفتصد و هفتاد زنده بوده است -

عمید الدین ابرزی = مقتول ۶۲۴

عمیدالدین ابونصر اسعد بن نصر بن جشیار بن ابی شجاع بن حسین بن فرخان انصاری قالی ابرزی -
از شعراء و ادباء فاضل قرن هفتم هجری است ، از اهالی ابرز (۱) بود که در این زمان آنرا «ابرج» خوانند ، مدتی وزیر اتابک سعد بن زنگی (۶۲۳-۵۹۴) و با امام فخر رازی معاصر بود.

سعد بن زنگی او را بسفارت بدربار سلطان جلال الدین خوارزمشاه فرستاد ، و چون سعد وفات یافت و پسرش ابوبکر سعد زنگی بسלטنت رسید بر او سوء ظن برد و باتهام داشتن مکاتبه پنهانی با سلطان جلال الدین او را با پسرش تاج الدین محمد دستگیر ساخت و در غره ذی الحججه ۶۲۳ او را در قلعه اشکنوان ابرج کداز قلاع مشهور فارس بود زندانی کرد و پس از چند ماه او را کشت " پیش از مرگش در زندان قسیده غرائی که نکصد و یازده بیت است به عربی سروده

(۱) ابرز یا ابرج Abruz نام یکی از دهستانهای بخش اردکان شیراز است

حد شمالی آن کوههای دشنک و حد جنوبی آن کوههای بانس - و در جنوب خاوری بخش واقع شده است.

هوای دهستان معتدل و مالاریا نیست ، آب مشروب و زراعتش از رودخانه ماهس و چشمه و قناتست - محصولاتش: غله - حبوب - برنج - میوه - شغل اهالی: زراعت و گله داری - قالی بافی است - زبان اهالی فارسی و ترکی و مذهبشان تشیع است ، این دهستان از بیست و دو آبادی تشکیل یافته است و در حدود شش هزار نفر نفوس دارد و آبادیهای مهم آن: درودزن - دشتک - شهرک میباشد طایفه گله زن اوغری از اهل قشقایی در این دهستان بلاق میکنند -

که بقصیده «اشکنوانیه» معروف است و پسرش آنها را حفظ کرد و پس از نجات از زندان نوشت و نشر داد.

این قصیده شاهد گویائی است بر کمال دانش و فضل گوینده آن .

نوشته اند که چون ابوبکر سعد زنگی عمیدالدین را بگناه اشعاری که در مدح خوارزمشاه گفته بود از وزارت خلع کرد صاحب ترجمه رباعی ذیل را سروده برای او فرستاد :

ای وارث تاج و ملک و افسر سعد
بر من که چو نام خویشتن تا هستم
بخشای خدای را بجان و سر سعد
همچون الف ایستاده ام بر سر سعد
ولی این رباعی سودی نبخشید و عاقبت در ماه جمادی الثانی سال ششصد و بیست و چهار در زندان بقتل رسید

اکنون چند بیت از قصیده او را که در کتاب شرح المعلقات السبع زوزنی در

سال ۱۲۷۲ در تبریز چاپ شده است میگاریم :

من یبلغین حمامات ییطحاًء
کلّ مع الالف فی رضاص ساقیة
ممتعات بسلسال و خضراً
کلّ من الزوج فی ضخضاح غناء
کلّ یراود من عذب الی عذب
کلّ تخلی بنعمان و نعماء
و بیضا مودع احمار و عساء
و الورد عند الصدی احساء صداء
بکون عند الطوی سعدان سعده
سلام فاخنة فی فحه کسرت

خواندمیر در کتاب «دستورالوزراء» در ترجمه عمیدالدین مینویسد :

بوفور علم و فضیلت و جود و سخاوت و جودت ذهن و طبیعت موصوف و معروف

بود و گاهی بنظم ابیات آبدار و اشعار لطافت شعار قیام و اقدام مینمود .

در روضه الصفا مسطور است که نوبتی اتابک سعد - اسعد را برسم رسالت نزد

سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد و سلطان بر لطف طبع آن وزیر صافی ضمیر و قوف

یافته ، او را منظور نظر عاطفت گردانید و چند کورت در مجالس بزم اسعد را احضار

فرمود، در آن اثناء روزی سلطان در اثنای سرخوشی این بیت بر وزن رباعی گفت که :

در رزم چو آهنیم و در بزم چو موم
بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم
و اسعد را فرمود که بیت دیگری بگویی - اسعد در بدیهه گفت:
از حضرت ما بر خدا نصاب بشام
وز هیبت ما برند ز ناز بروم

و سلطان محمد مراسم تعریف و تحسین بظهور رسانیده، آنروز بر ساز این ترانه شراب ناب آشامید، و بتقلید منصب وزارت خود اسعد را تکلیف نمود، اما اسعد بین الرد والقبول متردد بوده، بجانب شیراز مراجعت فرمود، و چون اتابک سعد عوض سریر سلطنت بر مسند خاك تیره تکیه انداخت (۶۲۳) و پسرش اتابک ابوبکر قائم مقام گشته، بانظام مهمام فرق انام پرداخت، عمیدالدین اسعد را بمراسلات و مفاوضات نسبت بملازمان خوارزمشاه متهم گردانید و با پسرش تاج الدین محمد در قلعه اشکنوان بند فرمود و عمیدالدین در آن مجلس این رباعی را نظم کرده نرد اتابک فرستاد :

آنگاه رباعی سابق الذکر را نوشته است و بعد مینویسد : اکنون از این شفاعت صورت بیپود روی نمود و اتابک آن وزیر بی نظیر را مل مرغ در قفس مجبوس میداشت، تا آنزمان که مرغ روحش بجای ریاض دیوان پرواز نمود - بیت:
در قفس میرد نوا مرغی که چون خواهیم رفت

این دودوزه عمر خواهی بوستان، خواهی قفس
فضل الله شیرازی در نادر و صوفی الحضره در ذکر سلطنت ابوبکر سعدزنگی
مینویسد : صاحب سعید عمیدالدین اسعد را سقی الله متواه بواسطه وجودات و حشمتی
که از او در خاطر داشت مؤاخذت فرمود چه او را مراسلات با دیوان عرب در عهد الله
دائما بودی، و در اطراف شهر نی تمام یافته، و سلطان محمد خوارزمشاه او را منصب (۱)
وزارت داده بود، بل مبالغت تقلد کرده و او در رد و قبول آن نرددی داست،

(۱) منصب، کسی را بارزوی چیری ایداحس

علی الجمله بدین وسائل نسائج و نتائج طبع خویش را بمدائح سلاطین مطرا و مطرز داشتی، از آنجمله این قطعه را در تهنیت سلطان بخلعت امیرالمؤمنین طراز تصدیق لباس این تقریر ساخته آمد - قطعه :

وقیت الردی یامن یا فعاله غدأ	لوآء المعالی والمحامد عالیا
واضحی به روض الشرائع ناضراً	وامسى به صدر الممالك حالیا
صوارمك البیض البواتر غادرت	دیار الاعادی مقفرات خوالیا
غدأ لمعالیک الزمان موالیا	مطیعاً و ابناء الزمان موالیا
وفاحت خیال منک تحکی غوالیا	به ظل اثمان الثناء غوالیا
و جائتک من دار الخلافة خلعة	بعلیاک نالت مفخراً و معالیا
کذا الفطرت النازلات من السماء	اذا ما حللن البحر صرن لالیا

در اینحال ابن رباعی اظهار شفاعت و ضراعت را بحضرت اتابک فرستاد: ای وارث تاج... الخ- پس او را با پسرش تاج الدین محمد در قلعه اشکنوان مقید و محبوس کردند؛ و الطیر اجناس تطیر و انما للغاتهن حبس فی الاقفاس - در محبس قلعه قصیده حبسی مطلع آن من یبلغن حمامات - الخ موشی بصنوف بدائع و لطائف و محبیر بانواع روائع و نتائف (۱) انشاء کرد، تجنیسات کلمات آن غیرت لقاطات صاحب التجانیس شد، و از آن مجازات انیق (۲) در کسوت عبارات رشیق روان ارباب حقیقت بحقیقت مست رحیق ذوق گشت؛ و از آرزوی مشاهده چکلی (۳) بستگان الفاضل دیده ادراک اهل فضل منتظر بر منظره شوق و ان جل عمر و عن الطوق - چون ادوات تحریر از کاغذ و دوات تعذری داشت املاء میکرد و پسرش آنرا بر سطوح دیوارها ثبت کرده یاد میگرفت، بعد از آن طاووس روح او را از

(۱) نتائف : برگزیده شده ها

(۲) انیق : خوش - خوب -

(۳) چکلی : منسوب بشهر چکل که نام شهری است در ترکمنان و مردمش در

قدم اصباح منظر و زیبائی صورت مشهور بوده اند -

قفس قالب بیجوجه جنان فرستادند - و ذلك في شهر سنة اربع وعشرين وستمائة
 موقعيكه تاج الدين محمد خلاص يافت اينقصيده راپيش امام المتبحرين صفى الدين
 ابوالخير مسعود بن ابي القتيح السيرافي ابن خال الصاحب السعيد رحمها الله تعالى
 روايت كرد، در بعضى ابیات تقديم و تاخيرى بود و وجه علاقه لفظ و رابطه معنى
 معلوم نميشد، آنرا بحسب امكان مرتب گردانيد و فضلاء و بلغاء اطراف بمطالعه و
 مذاكره آن رغبتى صادق فرا نمودند، و مولانا معظم قطب الدين محمود ابن الامام
 المقدم صفى الدين مسعود (۱) كه در فضل و تقوى بگنايه عصر است، آنرا شرحى
 مشبع ساخت و وجوه و علل صرف و نحو و نظم صحيح و امسح و فنيح و افسح
 از روى معانى و بيان بيان كرد و بلاغت و براعت و كثر شيرت انقصيده غرابل
 خريده زهرا، از مزيد ايضاح و تبيان ميان ابنا زمان مستغنى است" پايان -
 خلاصه كلام آنكه ابوبكر سعد رنگى كه بعقل و دبانى شيرتى دارد و شيخ
 اجل سعدى اورا ستوده است - مرد دانشمند بيگناهي را بخيال واعي و سوء ظن
 بيجا شهيد كرده است !!

هنا يرد الله شير ازي - متوفى

عناية الله شیرازی

صاحب هفت اقليم مينوبسد، مردى خلاق و هموار است، چون از خط نسخ
 تعليق بهره اى داشت هر آيند منظور نظر شاهنشاهى كرده در كتابخانه هماون
 يامر كتابت گماشت و بتدريج قامت احواش بخلعت ترقى آراش بافتدراست كتابدارى

(۱) در شدالازار نام او قطب الدين محمد بن ابي العير ضبط شده است و علامه
 قزوينى در حاشيه شدالازار با ذكر دلالى محمود را غلط و محمد را صحيح - و او
 را نواده عمبدالدين دانسته است و ميگويد در ۷۱۲ تا ۷۲۱ فوت شده - نسخه از شرح
 قطب الدين بر قصيده مزبور در كتابخانه آستان قدس و يك نسخه در كتابخانه مجلس
 موجود است -

برافراشت، و تا حال از آن می سرگرم بوده، از خدمتگاران نزدیک است و بنظم اشعار گاهی مشغول مینماید - از او است :

در شیشه اگر خون دلی هست بماده

در ساغر ما باده انگور نگنجد

خود گرفتم که نیم دوست ولیکن بغلط

حرفی از دشمن خود نیز شنیدن دارد

گر میوه پس رسیم و گر پیش رسیم

ما بافتهای تار و پود تقسیم

چون رشته گسسته شد نماند پس و پیش

جز نیم نفس که ما و تو پیش و پسیم

من خود این یاد ندارم - نشنیدم ز کسی

که بکام دل خود کس زده باشد نفسی

ابیات ذیل هم در سفینه خوشگو دیده شد و از او است :

عشق آن چاک که بر پیرهن یوسف زد

پردهای بود که از کار زلیخا برداشت

رباعی :

در فکر زبان و سود سودا باشی ؟

تا چند دلا بفکر دنیا باشی ؟

فردا باشد - اگر تو فردا باشی !

امروز بخور که روزی فردایت

سال فوتش بدست نیامد .

هرضی لاوی = متوفی...

عوض خان حاکم لار.

از شعراء قرن دوازدهم هجری است ، و باشیخ محمد علی حزین همعصر بودم -
و حزین او را بمردمی و مروت و معدلت و سخن سرائی ستوده است - از او ست :
ز آه جهانسوز بستم دهان را چو خورشید در دل شکستم ستان را
سلیمانی من همین بس که هرگز بازار موری نبستم میان را



شب که از جام حریران مست من سرشار بود
دل ز خون لبرین و چشم از اشک گوهر باد بود



دل را بسکه چین جبهه زاهد غمین دارد
نمیخواهم ببینم روی زلفی را که چین دارد



نمک پرورده داغ جنونم شورها دارم
از آن کان ملاحظت در جگر باسورها دارم
سال فوتش معلوم نشد -

عهدی شیرازی = متوفی...

در نگارستان سخن آمده است : اقسام شعر از قصیده و غزل دارد ، و مدتی
در کجرات بامیرزا نظام الدین احمد بود - بدھلی آمده بد کن رفت باز حالش معلوم
نیست که چه رویداد - رباعی ذیل از او ست :

از خون لب شکوهام گر تر میشد از روزن دیده دود دل بر میشد
اشکم همه شعله زبر آتش میریخت آهم همه تاب داده اخگر میشد

سال فوتش معلوم نشد -